

نگاهی به کاهنان لولنده!

محمد رضا کریمی

نگارنده پیش از این در نوشتار «علیه غولان مرده‌ی دانش»^۱ اشاره کرده بود که «بدون ادراک روابط دال و مدلولی مستتر در واژگان و عبارات که با وضعیت‌هایشان در ساختار نوشتار مفهوم می‌یابند، نمی‌توان نوشتاری را مورد خوانش قرار داد.» یعنی همان‌سان که گوینده/نویسنده باید پیوند میان دال و مدلولی بین واژگان و معناها را برقرار سازد و در صورت ناتوانی در تحقق چنین فرآیندی، دچار هذیان یا ابهام‌گویی خواهد شد. شنونده/مخاطب هم اگر به دلیل عدم ممارست در امر خوانش یا هر دلیل دیگری، نتواند چنین پیوندی را (در صورت وجود) کشف کند، دچار کژفهمی یا عدم ادراک نوشتار می‌شود.

^۱ https://t.me/RUZNAME_2/19

یکی از معضلات مارکسیسم این بوده که عده‌ای با قرار گرفتن در جای‌گاه کاهنان، با متلاطم ساختن مفاهیم و فروکاستن مارکسیسم، دنبال یک‌سری کلیدواژه می‌گشتند. چنان‌چه، اگر کسی این کلیدواژه‌ها را به زبان می‌آورد، او را مارکسیست برمی‌شمردند و اگر نمی‌گفت، مارکسیست به حساب نمی‌آمد. همین ابتذال باعث شد که قدرت با سرکوب هم‌وند پنداشته شده، بسیاریشان پس از کسب قدرت، دست به سرکوب زدند. خیل به قدرت نرسیدگان‌شان هم نتوانستند با طبقه‌ی کارگر (طبقه‌ای که در لفظ سوژه‌ی آن‌ها بود) پیوند بدن‌مند برقرار کنند. چرا که این طبقه مفاهیم را بلاواسطه ادراک نموده و درد را می‌زید؛ اما کاهنان یاد شده چون مفاهیم را درونی نکرده بودند، نتوانستند مفاهیم را با واسطه‌ی اندیشه، تبیین سازند.

بروز چنین روندی را به‌وفور در بیش‌تر نشریات دهه‌ی شصت تجربه نموده‌ایم. نشریاتی سرشار از عبارت‌پردازی‌هایی که صرف نظر از درست یا اشتباه بودنشان، تقریباً هیچ نشانه‌ای را برای رهنمون ساختن اذهان به کُنه عبارات، در دست‌رس خواننده/ذهنیت عمومی جامعه قرار نمی‌دادند. این‌جا سخن بر سر این نیست که اندیشه باید به ذهنیت افراد کاسته شود؛ بلکه بحث بر آن است که هنگام تعریف طبقه‌ی کارگر به‌عنوان سوژه و مخاطب قرار دادنش، باید پیوند دال مدلولی قابل ادراک برای چنین طبقه‌ای را شناسایی کرده و تعیین بخشید. به بیان دیگر، بیان شفاهی یا کتبی یک واژه برای گروهی از مخاطبان، باید دربردارنده‌ی فرآیند آمیزش ذهنیت کلی گروه مخاطبان با مفهوم درونی آن واژه باشد. وگرنه، همان گونه که

بسیار دیده‌ایم، آن واژه به ضد خود تبدیل شده و حتا گاه به عنوان تیغی در دست پراکندگان ابتذال و بر علیه خود گوینده به کار گرفته می‌شود. اکنون واژه (و نه مفهوم) «آزادی» دچار چنین فلاکتی شده است؛ به نحوی که سرکوب‌گران دیروز و امروز، هر دو آن را خرج می‌کنند.

نشریات چپ دهه‌ی شصت به عنوان تجلی بازه‌ی تاریخی مترقیانه، بیش‌تر تهی از روزنامه‌نگاری و سرشار از شعار بوده‌اند. وضعیت نشریات راست از این هم فاجعه‌بارتر بود؛ چرا که به شکلی مستقیم، سرکوب را اعمال می‌کردند. پس این حرف‌ها توجیهی برای اقدامات نشریات راست یا جریان‌های راست یا حتی کوبیدن نشریات چپ نیست؛ بلکه گونه‌ای بازخوانی خویشتن برای آشکارسازی کژی‌هاست. برای نمونه، آشکارسازی این نکته که کلیاتی مانند «سرمایه‌دار استثمارگر است» و «کارگر استثمارشونده است» درست، اما کلیت‌اند. تا آن گاه که این کلیات تبیین نگشته و تعیین پیدا نکنند، کار خاصی انجام نشده است. یا مثلاً برداشت‌های نادرستی که از دیالکتیک، حرکت تاریخ و چیزهای دیگر وجود داشت و باید گفت که متأسفانه در حال بازتولید شدن‌اند.

در این روند که سرانجامی جز ابتذال نداشته یا نخواهد داشت، وقتی نوشته‌ای در اختیار افراد قرار می‌گیرد، دنبال واژگان آشنا می‌گردند. اینان با دادن کم‌ترین احتمال به این که شاید نویسنده می‌خواسته به ذهن آن‌ها ضربه زده، از جمود بیرونشان کشانده و وارد سپهر اندیشه‌کنشان، کاهنانه رگ گردن بیرون

می‌اندازند که «وافریادا! چنین و چنان شد!». البته که ممکن است به دلیل صلبیت ذهن خود اصلاً نتوانسته باشند چیزی از آن نوشته درک کنند، که اگر نوشته ایراد داشته باشد، پاسخش نوشته‌ای سهم‌گین خواهد بود. اینان چون واژگانِ نوشته در چشمانشان رنگ آشنایی ندارد، می‌گویند موضعش نادرست است و حتا درصدی اندک هم احتمال نمی‌دهند که ممکن است نویسنده با ساختار زبانی دیگری پیش آمده و وضعیتی را نقد کرده باشد.

باید بپذیریم که زبان تا زمانی که روی آن کار شود، گسترش می‌یابد؛ اما افراد به دلیل ماندن در یک سپهر زبانیِ خاصِ گیر افتاده در یک بازه‌ی تاریخی مشخص، یا بهتر است گفته شود به دلیل گرفتار شدن در یک انجماد زبانی، فکر می‌کنند چون فلان امر در فلان تاریخ با فلان واژه بررسی شده و به امری خاص ارجاع داده، پس همان واژه امروز هم همان ارجاع را دارد.

این جاست که چالشی بنیادین پیش می‌آید و بحران رخ می‌نماید. زیرا ممکن است افراد به دلیل ایستادن در انجماد زبانی، از ورود به کشاکش اندیشگانی با پیرامون خود (پیرامونی که همواره در حال شدن است) ناتوان مانند؛ در نتیجه با کنار انداختن کنش حقیقی، برخلاف میل خود به همان واکنش‌های کارآمد برای سرمایه‌داری تبدیل می‌شوند.

نمونه‌های زیادی از این افراد می‌شود در شبکه‌های اجتماعی دید؛ افرادی که داعیه‌های خاصی دارند و شاید عبارت‌هایی را هم سرهم کرده باشند؛ اما به دلیل

نداشتن نگرش منسجم، در برابر هر روی‌دادی کاملاً خلع سلاح شده و قایل به استثنایی بودن آن روی‌داد می‌شوند. یعنی با خارج از قاعده دانستن روی‌دادی که از بطن سرمایه‌داری برخاسته، به عنوان امری استثنایی به آن می‌نگرند و به سرهم‌بندی مغالطاتی، سامانه‌ی سرمایه‌داری‌ای که آن روی‌داد را پدید آورده، از سرمایه‌داری بودن تفکیک می‌کنند.

بدیل نابسامانی کنونی، خلع کاهنان خودخوانده و بیرون آوردن واژگان از پوسته‌ی شعار است. راه‌رهایی از ابتدالِ زبان و تکرارِ کلیات (با پیش چشم داشتن این مساله که خود نیز در معرض مخاطرات آن هستیم) این است که واژگان را از اوج‌گیری در آسمان آگاهیِ باژگونه بازداشته و در بستر نقد وضعیت موجود فرود آوریم. آن‌گاه «آزادی» قابلیت تعین یافتن پیدا کرده و حواله‌ی مبهمی در دهان سرکوب‌گران نخواهد بود. در بستر ابتدالِ کنونی، ممکن است چنین راه‌کاری رنگ و بوی شعار به خود بگیرد (چه بسیار کسانی که در جای خود نشسته و دیگران را رهنمود داده‌اند)؛ اما از آن‌رو که خود این نوشتار، نسخه‌نویسی‌ای دور از کنش اجتماعی نبوده و به منظور مرزگذاری با ابتدال پدیدار شده، بنابراین به خودی خود آغازی است برای گریز از بند هرگونه شعار. امتداد این آغاز است که امکان صیقل دادن زبان را در فرآیند بازآموزیِ جمعی فراهم می‌سازد.

روزنامه

منتشر شده در صفحه ۱ از شماره ۱/۳ **روزنامه**

پنجشنبه ۲۰ شهریور ۱۴۰۴، ۱۱ سپتامبر ۲۰۲۵

این شماره برآمده از هم‌کنشی هسته‌ی خوانداری-نوشتاری **روزنامه** بوده و مسولیت هر نوشتار، نخست بر عهده‌ی سردبیر، سپس نگارنده و سپس تر، تمام اعضای این هسته می‌باشد. اعضای هسته‌ی خوانداری-نوشتاری **روزنامه**:

رویا آبادی، سیما حسینی، شاهرخ احمدزاده، نازیلا مشکوری

سردبیر: محمدرضا کریمی

سایت:

www.Ruzname.org

ایمیل:

RUZNAME2@gmail.com

اینستاگرام:

https://www.instagram.com/ruzname_2

تلگرام:

https://t.me/RUZNAME_2

یوتیوب:

<http://www.youtube.com/@Ruzname-2>

کلاب هاوس:

<https://www.clubhouse.com/house/روزنامه>